irannewspaper.ir

پنجشنبه • ۱ مرداد ۱۴۰۵ • سال سی و دوم • شماره ۹۰۸۱
• اذان ظهر ۱۲/۱۱ • اذان مغرب ۱۹/۳۶ • نیمه شب شرعی ۲۳/۲۱ • اذان صبح فردا ۰۳/۲۶ • طلوع آفتاب فردا ۰۵/۰۶

«ایران» را در صفحه‌های مجازی دنبال کنید

ایران

• **صاحب امتیاز:** خبرگزاری جمهوری اسلامی
• **مدیر مسئول:** صادق حسین جابری انصاری
• **سردبیر:** هادی خسروشاهین

مؤسسه فرهنگی - مطبوعاتی ایران
• **رئیس هیأت مدیره:** صادق حسین جابری انصاری
• **مدیرعامل:** علی متقیان
• **تلفن:** ۸۸۷۶۱۷۲۰ • **نمابر:** ۸۸۷۶۱۲۵۴ • **ارتباط مردمی:** ۸۸۷۶۹۰۷۵ • **امور مشترکین:** ۸۸۷۴۸۸۰۰
• **پیامک:** ۳۰۰۰۴۵۱۲۱۳ روابط عمومی • **صندوق پستی:** ۱۵۸۷۵-۵۳۸۸
• **نشانی:** تهران خیابان خرمشهر، شماره ۲۰۸ • **توزیع:** نشر گستر امروز • **چاپ:** چاپخانه‌های همشهری و مؤسسه جام‌جم
• **سازمان آگهی‌های روزنامه ایران:** دارنده گواهینامه ایزو ۹۰۰۱ از شرکت NISCERT
• **پذیرش سازمان آگهی‌ها:** ۱۸۷۷ • **انتشارات مؤسسه فرهنگی- مطبوعاتی ایران:** ۸۸۵۰۴۱۱۳

سخن روز

امام حسین (ع):
بر شما باد به تفکر، که تفکر مایه حیات قلب شخص بصیر و کلید در حکمت است.

إعلام‌الدین، ص ۲۹۷

نقل قول

من عاشق وطنم

هیچ‌وقت خارج از کشور چمدان‌هایم را باز نکردم؛ برای اینکه می‌دانستم جای من اینجاست. از من ۲۰ سال خارج از کشور زندگی کرده بپرسید هیچ خبری نیست! می‌خواهند یک شماره به شما بدهند همه عِرق ملی و غیرتتان را می‌گیرند؛ شک نکنید! ما برای جایی هستیم که آشناست و نامش «ایران» است. وقتی می‌گوییم «خلیج فارس» یک عِرق ملی خوبی در وجودمان شکل می‌گیرد؛ وقتی می‌بینید به یک جایی می‌خواهند تجاوز کنند و یا هواپیمای ما را یک جایی زده‌اند یک کاری می‌خواهید انجام دهید. شاید این روزها آنهایی که سختی غربت را چشیده‌اند بیشتر قدر وطن را می‌دانند. این سرمایه بزرگ با هیچ چیز در این دنیا قابل قیاس نیست. من عاشق وطنم. حتی اگر همه از ایران بروند، سعید راد می‌ماند.

برشی از مصاحبه سعید راد به بهانه یک مرداد دومین سالمرگ این بازیگر

«هادی حجازی‌فر» در مسیر یک عاشقانه تاریخی

هادی حجازی‌فر این روزها با «کلاغ» به کارگردانی محمدحسین مهدویان در شبکه نمایش خانگی دیده می‌شود و حالا نامش به سریال تازه برادران ارک هم رسیده است. بهمن و بهرام ارک، سازندگان «پوست» و «سویوق»، این بار سراغ یک عاشقانه تاریخی رفته‌اند؛ سریالی ۱۲ قسمتی با نام موقت «مینا و پلنگ» که احتمال تغییر دارد و مهسا حجازی، مهدی حسینی نیا و بانیپال شومون هم در آن بازی می‌کنند. از جمله دیگر آثار برادران ارک می‌توان به فیلم کوتاه «نجس» و فیلم کوتاه «حیوان» اشاره کرد. / **ایرنا**

«ریچارد گیر» و اخطار درباره پایان آونگ قدرت

ریچارد گیر، بازیگر سرشناس هالیوود و منتقد دیرینه دونالد ترامپ، با توصیف ترامپ به عنوان «شخصیتی آسیب‌دیده»، گفت که دوران اقتدارگرایی در آمریکا رو به پایان بوده و امیدوار است جامعه آمریکا از این تجربه درس بگیرد. او گفت: «ما مدتی در مسیر اقتدارگرایی پیش رفتیم، اما این روند به نهایت خود رسیده و اکنون در حال بازگشت است. امیدوارم این بازگشت با آگاهی و خرد همراه باشد و احساس مسئولیت نسبت به همه انسان‌ها بخشی از بافت زندگی ما شود.» / **خبرآنلاین**

درگذشت «اصغر پورزاد» در ۱۰۰ سالگی

اصغر پورزاد مشهور به محمدی که از تأثیرگذارترین نوازندگان تار در جهرم بود در سن ۱۰۰ سالگی درگذشت. او بیش از هشت دهه از عمر خود را وقف اعتلای موسیقی اصیل ایرانی و آموزش هنرجویان این دیار کرد و در طول سال‌ها فعالیت هنری، شاگردان بسیاری را تربیت کرد نقشی ماندگار در حفظ و انتقال هنر موسیقی سنتی ایفا کرد. به پاس بیش از ۸۰ سال تلاش هنرمندانه، از او در دهمین جشنواره موسیقی نواحی ایران در کرمان وجشنواره موسیقی فجر، تقدیر شده بود. / **ایسنا**

گزارش «ایران» از رویداد هنری **مشق ناتمام**

وقتی پل طبیعت به صحنه روایت تبدیل می‌شود

عکس‌ها: سجاد صفری / ایران

گزارش

گروه فرهنگی

از غروب، هنگامی که هوا رو به تاریکی می‌رود، پل طبیعت چهره‌ای دیگر به خود می‌گیرد. مکانی که در بیشتر شب‌های سال محل عبور، قدم زدن و تماشای چشم‌انداز تهران است، این روزها میزبان اجرایی محیطی شده که می‌کوشد روایت خود را نه بر صحنه‌ای محدود، بلکه در امتداد مسیر حرکت مخاطب تعریف کند.

«مشق ناتمام» از همان ابتدا برایده بهره‌گیری از فضای شهری بنا شده است. مخاطب نه با خرید بلیت و نشستن روی صندلی، بلکه با قدم زدن در مسیر پل وارد نمایش می‌شود و هر چند متر با بخشی از روایت روبه‌رو می‌شود. همین ویژگی، این اثر را به تئاتر محیطی نزدیک می‌کند؛ جایی که مرز میان فضای روزمره شهر و فضای نمایش تا حد زیادی از میان برداشته می‌شود.

موضوع اصلی اثر، یادبود کودکانی است که در جنگ جان باخته‌اند؛ کودکانی که عنوان «مشق ناتمام» به دفترها، کلاس‌ها و آینده ناتمامشان اشاره دارد. اجرا با تلفیق نمایش، موسیقی، چیدمان‌های محیطی و بخش‌های تعاملی می‌کوشد این مضمون را از قالب روایتی صرفاً کلامی خارج کرده و در فضای پل گسترش دهد. در بخش‌های مختلف مسیر، اجراهای نمایشی با الهام از خاطره‌های مشترک چند نسل شکل گرفته‌اند؛ از شخصیت‌ها و داستان‌هایی که بسیاری از مخاطبان با آنها خاطره دارند تا روایت‌هایی که به زندگی کودکان و مفهوم فقدان می‌پردازند. این بخش‌ها، در کنار موسیقی زنده و طراحی محیط، ساختاری چندلایه پدید آورده‌اند که مخاطب، بسته به مسیر حرکت و زمان حضور خود، تجربه‌ای متفاوت از آن خواهد داشت.

انتخاب پل طبیعت، مهم‌ترین امتیاز این پروژه است. در اینجا مخاطب تنها کسی نیست که برای تماشای نمایش آمده باشد؛ رهگذران، خانواده‌ها، گردشگران و افرادی که به‌طور اتفاقی از روی پل عبور می‌کنند نیز بخشی از مخاطبان اثر می‌شوند. نمایش خود را به شهر تحمیل نمی‌کند، بلکه در دل جریان عادی زندگی شهری شکل می‌گیرد و هر رهگذر می‌تواند از چند دقیقه تا چند ساعت با آن همراه شود.

استقبال مخاطبان در روزهای برگزاری نشان داد که اجرای محیطی همچنان می‌تواند تجربه‌ای متفاوت برای شهروندان رقم بزند؛ تجربه‌ای که بیش از آنکه بر دیالوگ و روایت خطی متکی باشد، بر فضا، حرکت و مواجهه مستقیم مخاطب با اثر استوار است.

«مشق ناتمام» را می‌توان تلاشی برای بهره‌گیری از ظرفیت یکی از مهم‌ترین فضاهای عمومی تهران در راستای روایت یک موضوع فرهنگی دانست؛ روایتی که فارغ از میزان موفقیت هنری آن، نشان می‌دهد تئاتر محیطی همچنان این ظرفیت را دارد که مخاطب خود را بیرون از سالن‌های تئاتر بیابد و شهر را به بخشی از صحنه اجرا تبدیل کند.

هنرمندان، راویان مشق‌های ناتمام

اتابک نادری، مدیرکل هنرهای نمایشی، در گفت‌وگو با «ایران» درباره این اجرا گفت: «این ۴۰۰ مشق ناتمام، تنها برگی از هزاران برگ تاریخ ایران است؛ برگی که باید پیوسته تکرار و یادآوری شود. اگر بخواهم از سر احساس سخن بگویم، باید فریاد بکشم. وقتی عکس این بچه‌ها را می‌بینید، اولین حسی که به ذهن‌تان می‌رسد چیست؟ اولین چیزی که با دیدن این کودکان به دل من، به‌عنوان یک پدر، می‌نشیند این است که می‌گویم: بمیرم برای پدر و مادر این بچه‌ها؛ پدر و مادرهایی که هنوز چشم به راه‌اند و هنوز باورشان نشده است. خیلی‌ها با هزار امید و آرزو فرزندانشان را راهی مدرسه کردند و سرنوشت‌شان اینگونه رقم خورد.»

او ادامه داد: «این صحنه، یک جنایت است؛ جنایتی که به پهنای تاریخ ماندگار شده است. این زخمی است که باید درباره آن فریاد کشید.»

مدیرکل هنرهای نمایشی همچنین درباره نقش هنر و هنرمندان در بازتاب این فاجعه اظهار کرد: «هنرمندان روایت‌های مختلفی از این اتفاق خواهند نوشت، زیرا نباید فراموش شود و فراموش هم نخواهد شد. این فریاد، به معنای داد زدن نیست؛ بلکه به معنای خلق کردن و آفریدن اثر است. این هنرمند است که با نوع نگاه خود روایتگری می‌کند؛ چه در سینما، چه در تئاتر و چه در دیگر گونه‌های هنری، تا این اتفاق ثبت شود.»

نادری در پایان گفت: «اگر این بچه‌ها شهید شدند، ما صدای آنها را نشنیدیم؛ تنها خبرشان را شنیدیم. این هنرمندان هستند که با آثارشان، فریاد این کودکان را به گوش همه دنیا خواهند رساند؛ در عرصه ادبیات، تئاتر و دیگر هنرها.»

> «مشق ناتمام» را می‌توان تلاشی برای بهره‌گیری از ظرفیت یکی از مهم‌ترین فضاهای عمومی تهران در راستای روایت یک موضوع فرهنگی دانست

برش

«مشق ناتمام»، پلی میان خاطره جمعی و یک فاجعه انسانی

حسین جابری‌انصاری، مدیرعامل خبرگزاری جمهوری اسلامی ایران نیز در گفت‌وگو با روزنامه ایران درباره نمایش محیطی «مشق ناتمام» گفت: «لحظات بسیار شیرین و در عین حال بسیار تلخی بود؛ لحظاتی که نمی‌توان آنها را با کلمات توصیف کرد. اجرای بسیار خوبی بود و توانست میان خاطره جمعی همه ما، کتاب‌های درسی و داستان‌های مشهوری که خوانده‌ایم، با یک حادثه بزرگ و در حقیقت فاجعه‌ای انسانی که با شهادت کودکان رقم خورد، پیوند برقرار کند.»

او ادامه داد: «این اجرا مخاطب را همزمان به گذشته می‌برد و به امروز بازمی‌گرداند؛ هم فلش‌بکی به خاطرات جمعی است و هم او را در لحظه اکنون نگه می‌دارد. فکر می‌کنم اشک را به چشم هر بیننده‌ای می‌آورد. در مجموع، ایده‌ای بسیار موفق بود و اجرای موفقی هم داشت. این اثر توانست میان خاطره‌های مشترک چند نسل از دانش‌آموزان ایران پیوند برقرار کند و ذهن، روح و روان همه ما را با این فاجعه انسانی درگیر سازد.»

مدیرعامل خبرگزاری جمهوری اسلامی ایران با اشاره به اهمیت اجرای آثار هنری در فضاهای عمومی اظهار کرد: «کار بسیار خوبی است که هنر را به میان جامعه و مردم بیاوریم. چنین اتفاق‌هایی می‌تواند گذشته و امروز را به هم پیوند بزند و روح و روان جامعه ایران را به حرکت درآورد. باید بیشتر تلاش کرد تا مردم از برگزاری چنین رویدادهایی مطلع شوند و برای تماشای آنها حضور پیدا کنند.»

جابری‌انصاری در ادامه گفت: «حضور ما به‌عنوان خبرگزاری جمهوری اسلامی ایران و همراهی همکارانم، تلاشی است تا هم وظیفه وجدانی خود را در قبال این رویداد بزرگ و این حرکت فرهنگی و هنری انجام دهیم و هم به‌عنوان رسانه ملی کشور، در چارچوب رسالت خبری خود، به پوشش و ترویج این ایده کمک کنیم تا گروه‌های بیشتری از جامعه از آن مطلع شوند و آن را ببینند.»

او در پایان تأکید کرد: «هر یک از این روایت‌ها، روایت مظلومیت و در عین حال ایستادگی و اقتدار ملت ایران است. امیدواریم بتوانیم در برابر خون شهیدان‌مان پاسخگو باشیم و در این شرایط خاص و استثنایی، در میانه یک جنگ بزرگ میهنی، وظیفه خود را در قبال کشور به‌درستی انجام دهیم.»

تحلیل فرهنگی روز

رضا صائمی
دبیر گروه فرهنگی

چرا ملودی «پلنگ صورتی» در حافظه جمعی ایرانیان ماندگار شد؟

نوستالژی یک آهنگ کارتونی

«پلاس جانسون»، نوازنده برجسته ساکسوفون جاز آمریکایی که با ملودی ماندگار خود در فیلم کلاسیک «پلنگ صورتی» (۱۹۶۳) جاودانه شد، در ۹۴ سالگی در لس‌آنجلس درگذشت. درگذشت پلاس جانسون، فرصتی است برای بازخوانی اهمیت قطعه‌ای که شاید بسیاری از شنوندگان نام نوازنده‌اش را نمی‌دانستند، اما صدای ساز او را به‌خوبی در ناخودآگاه خود ثبت کرده‌اند. این یکی از ویژگی‌های شگفت‌انگیز موسیقی است. گاهی نام خالق و اجراکننده در حاشیه می‌ماند، اما خود اثر در زندگی اجتماعی مردم حضور پیدا می‌کند و معنایی فراتر از نیت اولیه سازندگانش می‌یابد. در واقع گاهی یک قطعه موسیقی بیش از آنکه یک اثر شنیداری باشد، به یک نشانه فرهنگی تبدیل می‌شود، نشانه‌ای که با شنیدن چند نت ابتدایی‌اش، نه فقط یک فیلم یا یک دوره تاریخی، بلکه مجموعه‌ای از خاطرات، تجربه‌های جمعی و احساسات فراموش‌شده در ذهن ما زنده می‌شود. ملودی مشهور «پلنگ صورتی» ساخته هنری مانچینی و با اجرای ماندگار ساکسوفون پلاس جانسون، از همین جنس است؛ قطعه‌ای که از مرزهای سینما عبور کرد و به بخشی از حافظه فرهنگی چند نسل بدل شد.

از منظر جامعه‌شناسی موسیقی، ماندگاری یک قطعه فقط به کیفیت فنی یا زیبایی‌شناسی آن مربوط نیست؛ بلکه به مسیرهایی وابسته است که یک اثر از طریق آنها وارد زندگی روزمره مردم می‌شود. «پلنگ صورتی» برای بسیاری از ایرانیان، صرفاً موسیقی متن یک فیلم آمریکایی محصول ۱۹۶۳ نبود، این قطعه در دهه‌هایی وارد خانه‌ها شد که تلویزیون، سینما و دوبله، مهم‌ترین دروازه‌های آشنایی ایرانیان با فرهنگ جهانی بودند. موسیقی، در این فرآیند، از یک محصول فرهنگی خارجی به بخشی از تجربه زیسته ایرانی تبدیل شد.

برای نسلی از ایرانیان که در دهه‌های گذشته با تلویزیون و برنامه‌های کودک رشد کردند، صدای ساکسوفون آرام و بازیگوش این قطعه یادآور لحظه‌هایی است که خانواده‌ها دور یک قاب کوچک جمع می‌شدند و جهان دیگری را تجربه می‌کردند. «پلنگ صورتی» فقط یک شخصیت کارتونی نبود، یک موقعیت اجتماعی بود. زمانی برای کنار هم بودن، برای خندیدن و برای تجربه نوعی از سرگرمی که با ریتم زندگی روزمره پیوند خورده بود. به همین دلیل، شنیدن این ملودی امروز می‌تواند مانند باز شدن یک آلبوم عکس قدیمی عمل کند.

قدرت این قطعه در ایجاد حس نوستالژی، بیش از هر چیز به زبان موسیقایی آن بازمی‌گردد. ساکسوفون در اجرای پلاس جانسون، صدایی مرموز، شوخ‌طبع و در عین حال صمیمی دارد. گویی سازی است که همزمان قصه تعریف می‌کند و لبخند می‌زند. همین ویژگی باعث شد موسیقی «پلنگ صورتی» بتواند شخصیت مستقل پیدا کند. بسیاری از مردم حتی اگر فیلم را ندیده باشند، با شنیدن این ملودی تصویری از آن فضای کنجکاوانه، فانتزی و کمی شیطنت‌آمیز در ذهنشان شکل می‌گیرد. در فرهنگ ایرانی، نوستالژی اغلب با رسانه‌های جمعی گره خورده است. تلویزیون در چند دهه گذشته نقشی فراتر از یک ابزار سرگرمی داشت، بخشی از حافظه مشترک جامعه را می‌ساخت. موسیقی‌هایی که از این مسیر وارد خانه‌ها شدند، به نوعی «موسیقی خاطره» تبدیل شدند. «پلنگ صورتی» نیز یکی از همین قطعات است؛ قطعه‌ای که در ذهن بسیاری از ایرانیان نه با سالن‌های سینمای آمریکا، بلکه با عصرهای کودکی، برنامه‌های تلویزیونی، دوبله‌های خاطره‌انگیز و حال‌وهوای یک دوران خاص پیوند خورده است.

نکته مهم این است که ماندگاری چنین آثاری فقط نتیجه تکرار نیست. بسیاری از قطعات در رسانه‌ها پخش می‌شوند اما در حافظه جمعی باقی نمی‌مانند. آنچه یک موسیقی را ماندگار می‌کند، پیوند آن با احساسات انسانی است. «پلنگ صورتی» توانسته میان یک ملودی ساده و تجربه‌های عمیق عاطفی ارتباط برقرار کند. این قطعه برای هر نسل ممکن است معنای متفاوتی داشته باشد، اما یک وجه مشترک میان همه شنوندگان وجود دارد: احساس بازگشت به گذشته. در جهانی که مصرف فرهنگی روزبه‌روز سریع‌تر می‌شود و آثار فراوانی خیلی زود جای خود را به آثار تازه می‌دهند، ماندگاری یک ملودی شش دهه‌ای پدیده‌ای قابل تأمل است. «پلنگ صورتی» نشان می‌دهد که موسیقی می‌تواند از زمان و مکان عبور کند و در حافظه جوامع مختلف زندگی تازه‌ای پیدا کند. این قطعه دیگر فقط متعلق به سینمای آمریکا یا یک فیلم کلاسیک نیست، بخشی از خاطرات مشترک میلیون‌ها انسانی است که با آن خندیده‌اند، خیال‌پردازی کرده‌اند و بخشی از گذشته خود را در نت‌های آن یافته‌اند.

شاید بزرگ‌ترین میراث پلاس جانسون همین باشد: او با چند دقیقه نواختن ساکسوفون، صدایی خلق کرد که تبدیل به زبان مشترک خاطره شد، صدایی که هر بار شنیده می‌شود، گذشته را نه به شکل یک تاریخ دور، بلکه همچون لحظه‌ای زنده به اکنون بازمی‌گرداند.

نگاهی به نمایشنامه **شعله‌های سرکش تاریکی**

مسئولیت انسان در برابر حقیقت

یادداشت

فرهاد فریدنیا
منتقد تئاتر

بسیاری از نمایشنامه‌های ماندگار جهان، هربار که روی صحنه می‌آیند، بیش از آنکه گذشته را یادآوری کنند، زمان اکنون را به پرسش می‌کشند. «شعله‌های سرکش تاریکی» به کارگردانی هوشمند هنرکار نیز از همین جنس آثار است؛ نمایشی که اگرچه دهه‌ها پیش توسط آنتونیو بوئرو نوشته شده، اما هنوز می‌تواند تماشاگر امروز را با پرسشی اساسی روبه‌رو کند: انسان حقیقت را نمی‌بیند یا نمی‌خواهد ببیند؟

در ظاهر، همه چیز روشن است. گروهی از نوجوانان نابینا در یک آموزشگاه شبانه‌روزی زندگی می‌کنند؛ محیطی منظم، آرام و قانون‌مند که سال‌ها بر اساس قواعدی مشخص اداره شده خیلی زود چهره دیگری از خود نشان می‌دهد. آموزشگاه تنها مکانی برای زندگی چند نوجوان نابینا نیست، بلکه جهانی بسته است که در آن، هرگونه تفاوت، پرسش یا میل به تغییر به چشم تهدید دیده می‌شود. از همین جا نمایش از یک روایت واقع‌گرایانه فاصله می‌گیرد و به استعاره‌ای از جامعه و وضعیت انسان تبدیل می‌شود.

در مرکز این جهان، ایگناسیو ایستاده است؛ شخصیتی که بیش از آنکه یک قهرمان باشد، یک پرسش است. او به نظمی که دیگران آن را طبیعی و تغییرناپذیر می‌دانند، مشکوک است. می‌پرسد چرا باید تفاوت را انکار کرد؟ چرا باید جهانی ناقص را کامل فرض کرد؟ چرا نباید آرزوی دیدن داشت؟ همین پرسش‌ها کافی است تا آرامش ظاهری جمع فروبریزد.

قدرت نمایش دقیقاً در همین نقطه شکل می‌گیرد؛ جایی که نشان می‌دهد گاه بزرگ‌ترین تهدید برای یک ساختار بسته، نه خشونت، بلکه اندیشیدن است. تاریخ بارها ثابت کرده است که پرسش، بیش از پاسخ می‌تواند نظم‌های تثبیت‌شده را به لرزه درآورد زیرا پاسخ را می‌توان رد کرد، اما پرسش، اگر در ذهن جای بگیرد، آرام نمی‌نشیند. ایگناسیو حامل همین پرسش است؛ شعله‌ای کوچک که تاریکی را نه با قدرت، بلکه با امکان دیدن به چالش می‌کشد.

از سوی دیگر، نویسنده با هوشمندی، دیگر شخصیت‌ها را نیز صرفاً در جایگاه مخالفان حقیقت قرار نمی‌دهد. آنها انسان‌هایی هستند که میان امنیت و آزادی گرفتار شده‌اند. جهانی را که می‌شناسند، هرچند محدود، بر جهانی ناشناخته ترجیح می‌دهند. این انتخاب، انتخابی اخلاقی یا غیراخلاقی نیست؛ انتخابی انسانی است. انسان اغلب به آنچه به آن خو گرفته، وفادار می‌ماند، حتی اگر همان عادت، او را از حقیقت دور نگه دارد.

شاید یکی از مهم‌ترین ویژگی‌های این نمایشنامه، پرهیز از دوگانه‌سازی‌های ساده باشد. در اینجا حقیقت چهره‌ای رمانتیک ندارد و آگاهی الزاماً به رستگاری ختم نمی‌شود. دیدن، هزینه دارد؛ همان‌گونه که نادیدن نیز بهایی سنگین بر انسان تحمیل می‌کند. تراژدی اثر نیز دقیقاً از همین تعارض شکل می‌گیرد؛ تعارض میان آرامشِ جهل و رنجِ آگاهی.

در اجرای این اثر، آنچه بیش از همه اهمیت پیدا می‌کند، حفظ همین لایه‌های معنایی است. اگر اجرا تنها به روایت زندگی چند نابینا محدود شود، بخش مهمی از ظرفیت متن از دست خواهد رفت. اما زمانی که کارگردان بتواند این فضای استعاری را در میزانسن، نور، سکوت‌ها و روابط میان شخصیت‌ها جاری کند، نمایش از یک داستان شخصی فراتر می‌رود و به تجربه‌ای مشترک برای همه تماشاگران بدل می‌شود. ارزش چنین اجرایی در آن است که مخاطب، خود را پشت دیوارهای آموزشگاه نمی‌بیند، بلکه دیوارهای ذهن خویش را به یاد می‌آورد.

انتخاب دوباره این نمایشنامه در روزگاری که مرز میان حقیقت و روایت، آگاهی و انکار، بیش از هر زمان دیگری محل مناقشه است، انتخابی معنادار به نظر می‌رسد. جهان امروز، بیش از کمبود اطلاعات، از فراوانی روایت‌های متناقض رنج می‌برد و انسان معاصر هر روز بیش از گذشته باید میان دیدن و نخواستنِ دیدن یکی را انتخاب کند. از این منظر، «شعله‌های سرکش تاریکی» تنها درباره نابینایی نیست؛ درباره مسئولیت انسان در برابر حقیقت است.

شاید راز ماندگاری این اثر نیز در همین باشد که هر نسل، ایگناسیوی تازه در آن پیدا می‌کند و هر جامعه، دیوارهای تازه‌ای پیش روی خود می‌بیند. نمایش، مخاطب را به پذیرش یک پاسخ دعوت نمی‌کند؛ او را به زیستن با یک پرسش فرامی‌خواند و شاید هنر، درست در همین لحظه معنا پیدا می‌کند؛ جایی که به جای آسوده کردن ذهن، آن را بیدار می‌کند.

در پایان، «شعله‌های سرکش تاریکی» بیش از آنکه درباره فقدان نور باشد، درباره فقدان شهامت دیدن است. یادآوری می‌کند که تاریکی همیشه بیرون از انسان نیست؛ گاه در جایی شکل می‌گیرد که حقیقت را می‌شناسیم، اما چشم بر آن می‌بندیم. در چنین جهانی، هر شعله‌ای که علیه عادت برمی‌خیزد، تنها روشنایی نمی‌آفریند؛ امکان دوباره اندیشیدن را نیز زنده می‌کند و شاید این، بزرگ‌ترین رسالت تئاتر باشد.

> «شعله‌های سرکش تاریکی» بیش از آنکه درباره فقدان نور باشد، درباره فقدان شهامت دیدن است که امکان دوباره اندیشیدن را نیز زنده می‌کند